

## جنگ ابر قدرت ها و پروژه پایپلاین افغانستان

### آغاز سخن

#### اهمیت نفت



در سه هزار سال قبل از میلاد مسیح در بین النهرین - سرزمین بین دریا های دجله و فرات، بقایای نفت که از آن گاز آزاد میگردد شناخته شده بود که زمینه پرستش آتش در شرق میانه گردید (1). بعد از آن انسانها در طول هزاران سال با نفت آشنائی بیشتر پیدا کردند تا اینکه منابع نفت شرق میانه بناء بر نقش آن در اقتصاد جهانی اهمیت گسترده پیدا کرد. منابع نفتی ایران در سال 1908م، از عراق در سال 1927م، از بحرین در سال 1932م و از عربستان سعودی در سال 1936م کشف گردیدند. بدین ترتیب در آغاز قرن بیستم اهمیت نفت به حیث منبع انرژی بالا گرفت و بعد از آن در جریان جنگ دوم جهانی ارزش بیشتر کسب کرد. زیرا نفت نه تنها به حیث ماده خام سترا تیژیک برای قدرت های نظامی مطرح گردید، بلکه بیشتر از هر ماده دیگر برای انکشاف سرمایه داری بکار رفت، تا جائیکه اینک فقط شش تا هفت شرکت غول پیکر نفتی کشور های سرمایه داری

است که همه بازارهای جهان را زیر کنترل خود آورده اند (2). در سال 1973م فروش حدود 80 در صد نفت جهان توسط همین هفت شرکت نفتی صورت گرفت که اکنون اکثریت بازار های جهان را در قبضه گرفته و ازین بابت عواید سرشاری دارند.

عاید سرانه و انکشاف اقتصاد کشور های صنعتی غربی شدیداً متأثر از قیمت نفت میباشد که ظاهراً توسط کشور های مؤلف نفت<sup>1</sup> ولی در حقیقت امر توسط شرکت های نفتی تعیین میگردد. کشور های صنعتی با انکشاف تخنیک منجمله تولید وسایل کم مصرف و بدیل های دیگر انرژی، توانسته اند تا حدودی از جنجالهای دست و پاگیر ناشی از بحرانات نفت کنار روند. ولی کشور های فقیر از بابت صعود قیمت نفت که باعث بروز فاجعه های اقتصادی، تشدید گرسنگی و قحطی گردیده است، ضربات مهلکی خورده اند. در یک کلام استفاده از نفت از یک جانب اقتصاد کشور های پیشرفته صنعتی را تقویت بیشتر کرده و از جانب دیگر جنگ، بیکاری و گرسنگی را در کشور های فقیر توسعه داده و خط فاصل بین کشور های غنی و فقیر را عمیقتر گردانیده است. هیچ ماده خام دیگر نتوانسته در تاریخ جامعه بشری اینقدر تأثیر جدی بجا بگذارد مانند تأثیری که نفت داشته است. مثلاً کشمکش بالای این «طلای سیاه» حکومت ها را سقوط داده و باعث بروز جنگها گردیده است. در دهه سی قرن بیست آقای اچس وزیر داخله در حکومت روزولت رئیس جمهور امریکا نوشت که: «بعد از عصر حجر، عصر برنج، عصر آهن، عصر صنعت آمده و اینک عصر نفت فرا رسیده است». او افزود که: «هیچ کس در ایالات متحده نمیتواند انتخابات را ببرد، مگر اینکه مورد پشتیبانی شرکت های نفتی باشد و تا آن زمانیکه این شرکت های نفتی وجود دارند، کسی نمیتواند بدون آنها حکومت کند». وابستگی به نفت و وابستگی سیاسی بار آورده. از همین سبب در ترکیب دولت امریکا نمایندگان شرکت های بزرگ نفتی چون بوش، چینی و رایس جابجا ساخته شده اند.

اهمیت انرژی، مخصوصاً نفت و گاز و ضرورت به آن روز تا روز به صورت سرسام آوری بالا میرود. تنها در ایالات متحده امریکا روزانه دو صد میلیون عراده در حرکت است و این در حالیکه مصرف نفت عرادات در مقایسه با مصارف ساختار های صنعتی امریکا بسیار نا چیز است. تنها در عراق مصارف نظامی امریکا از بابت نفت روزانه هفت میلیون لیتر میباشد. ایالات متحده امریکا به تنهایی 1/4 نفت استخراج شده جهان را مصرف میکنند. همچنین ضرورت نفت در کشور های آسیائی منجمله چین به سرعت رو به افزایش است، چنانچه نفتیکه روزانه در عربستان سعودی استخراج میشود، به مشکل میتواند تنها ضرورت چین را تکافو کند. در 25 سال آینده مصرف نفت جهان 50 در صد بالا میرود در حالیکه ذخایر نفت روز تا روز کاهش میابند. به همین سبب منازعات بین کشور های زور آور جهان به خاطر تسخیر منابع انرژی شدت بیشتر مییابد و کشور های کمزور جهان مثل افغانستان قربانی این زور آزمائیهای استعماری میگرددند.

#### نفت و استعمار

<sup>1</sup> درین متن منظور از تولید نفت، استخراج آنست.

در سال 1916م فرانسه و انگلستان در قرارداد «سایکس - پیکوت» نظر به میل خویش سرحدات کشور های حواشی خلیج فارس را خط کشی کردند بدون آنکه از کشور های آن منطقه پرسانی کرده باشند و شرکت های نفتی هم به تعقیب سیاست کشور های شان همین روش را پیش گرفتند (1). در به اصطلاح «قرارداد قلم با رنگ سرخ» یکی از سرداران نفت بنام گلبنکیان با یک قلم دارای رنگ سرخ بالای یک نقشه ساحه را از ترکیه گرفته تا عربستان سعودی نشانی کرده و حق استخراج نفت آنرا به چند شرکت بزرگ نفتی شامل یک کانرسیوم سپرد. به تعقیب آن شرکت های امریکائی داخل این کانرسیوم شدند. در دهه های نخستین قرن بیست شرکت های بزرگ نفتی انگلستان و امریکا به اعتبار قرارداد های کانرسیوم خود ساخته، به تنهایی حق کنترل بالای این ماده خام را داشتند، مثلاً شرکت نفتی آرامکو که بزرگترین شرکت نفتی امریکا است ازین حق بهره مند بود. همچنان شرکت های نفتی اکسون، شل، شفرن، موبایل، رویال دچ، بی پی، تکساکو و غیره از چنین حقی برخوردار بودند.

استعمارکهن و جدید، کشور های صاحب نفت را که طرف اصلی معامله اند، از مدار معامله به حاشیه رانده و ازین ثروت عظیم نفتی که حق حقه آنهاست، فقط «صدقه» دلخواه خویش را میبرداختند و این سیاست استخراج نفت فقط در خدمت منافع اقتصادی شرکت های نفتی و این خود ریشه در سیاست های استعمار کهن داشت.

بدین ترتیب حاکمیت اصلی بالای ذخایر نفت جهان به دست هفت شرکت نفتی افتیده است که نه تنها استخراج و فروش نفت را بدست دارند، بلکه انحصار تولید و اكمال تمام تجهیزات مربوط آنرا از قبیل دستگاه های تصفیه نفت، پایپلاین و تکنالوژی آنرا نیز بدست گرفته اند و بر عواید پولی سرشاری حاکمیت دارند.

تا سال 1952م عربستان سعودی یک هزارم عواید نفتی را بدست میآورد در حالیکه باقی را شرکت های اروپائی و امریکائی در جیب میزدند (2). همچنین کویت در بدل هر تن نفت فقط ده سنت دریافت میکرد که این عاید در مقابل عواید نفتی که استعمار چپاول میکرد، بسیار نا چیز بود.

بر عکس مردم ایران در زمان زمامداری دکتور مصدق در مجموع عواید تولیدات و فروش نفت، حق بدون منازعه داشتند که این بمثابه خاری در چشم استعمار بود. به همین سبب استعمار کهن و جدید دست به دست هم داده در سال 1953م سازمان سی آی ای بر ضد دکتور مصدق کودتای نظامی براه انداخته، رضاء شاه پهلوی را دوباره بر تخت سلطنت ایران نشانند. پس از کودتا دکتور مصدق را دستگیر و داخل یک سلول که آب تا کمرش بالا می آمد زندانی کردند. این شکنجه او را به چنان روماتیسمی دچار نمود که بعد از هائی از حبس پنج ساله کاملاً فلج گردیده و متعاقب آن چشم از جهان پوشید.

بدین ترتیب کودتا موفق گردید و درد سر امریکا و انگلیس از بابت نفت آرام گرفته، طرح ملی شدن نفت در ایران ناکام شد. کمپنی های گولف و استاندرد بزرگترین سهم را در منابع نفت ایران برای خود تصاحب کردند. نه تنها در زمان مصدق دولت انگلستان کشتی های جنگی خود را به خلیج فارس فرستاده و در صدد آن شد که منابع نفت و گاز را اشغال نظامی نموده و فروش نفت ایران را در بازار های جهان تحریم نماید، بلکه بخاطر اهمیت همین منابع نفتی بود که در فاصله بین جنگ اول و دوم جهانی ایران دو بار توسط دولت استعماری انگلیس اشغال گردید.

با طرح سیاست های جدید استعمار نو، کشور های دارنده نفت زیر سلطه دولت های استعماری رفته و عواید نفت این کشور ها به عوض آنکه در خدمت مردم این ممالک قرار گیرد، در جیب استعمارگران و نوکران آنها ریختانده میشود. چه این نوکران حضور استعمار را ضامن بقای خویش دانسته و عواید نفتی را با استعمارگران در گرو معاملات تسلیحاتی به آنها میبازند. بطور مثال عواید نفتی کشور های عربی معمولاً در جیب چند خانواده محدود ریختانده میشود و این در حالیست که مثلاً در عربستان سعودی هنوز میلیونها عرب در حال زندگی بدوی در صحرا های سوزان زندگی کوچگری دارند در حالیکه شیوخ این کشور ها میلیونها دالر را در خارج و داخل کشور هایشان صرف خوشگذرانیها و سرگرمی ها میکنند. در بسیاری از کشور های استخراج کننده نفت سطح زندگی حتی پائینتر رفته است. تنها اندونیزیا توانسته است که تا حدودی عواید نفتی خویش را در بخش توسعه زراعت و صنعت بکار گیرد.

مشکل نفت باعث آن گردیده تا کشور های استخراج کننده آن به غرض تثبیت بازار نفت با هم متحد شوند. اگر چه اتحاد کشور های مؤلد نفت نیز همانند دولت هایشان بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم زیر سیطره کشور های غربی و در رأس آن امریکا قرار دارد، با آنهم بزرگترین کشور های مصرف کننده نفت در نقطه مقابل کشور های مؤلد نفت با هم متحد شده اند تا حاکمیت استعماری خود را از طریق جنگ بالای منابع نفتی استحکام بخشند.

## نفت و جنگ

بزرگترین ذخایر نفت خام (به میلیارد تن) در کشور های ذیل تثبیت شده (3) :

عربستان سعودی (35)، کانادا (24)، عراق (15)، کویت (13)، امارات متحده عربی (12,9)، ایران (12,3)، وینزیویلا (10,9)، روسیه (6,6)، لیبیا (3,9)، مکزیکو (3,7)، چین (3,3)، نایجریا (3,3) و ایالات متحده امریکا (3). تحقیقاتیکه در کانادا، لیبیا، حوزه قفقاز و غرب افریقا صورت گرفته، منابع بیشتر نفت را ثابت کرده است.

ایالات متحده امریکا بخاطر چپاول نفت، با روسیه و چین در آسیای میانه، شرق میانه و افریقا در رقابت شدید و منازعات نظامی روبرو شده است. از همین روست که در کشور های استخراج کننده نفت به نظامیگری دامن میزنند و چون نفت برای امریکا از اهمیت بزرگی برخوردار است با تروریزم پیوند زده میشود (4). «جنگ بر ضد تروریزم و نبرد برای تصاحب منابع انرژی دو طرف یک سکه میباشند» (5). شرق میانه که 60 درصد ذخایر نفت

ر<sup>2</sup> را مالک است عملاً اشغال گردیده است.

همچنان اشغال منابع نفت باکو و قفقاز از برنامه های مرکزی جنگ جهانی دوم بود که از طرف آلمان طرح شده بود. بقول عده از مؤرخین یکی از عوامل عمده در باخت این جنگ کمبود مواد نفتی در جریان جنگ بود. چنانچه طنز جالبی درین رابطه آمده که میگوید: «ماشین جنگی هتلر که برای تصرف منابع تیل به حرکت افتیده بود، اندکی قبل از تصاحب این منابع، تیل خلاص کرد» (1).

امریکا در 15 سال گذشته 115 بار بر کشورهای نفتخیز حمله کرده، مسؤلیت تأمین مجدد صلح و مصارف جنگ را بر دوش کشور های غربی و جاپان تحمیل کرده است (4). تجاوز امریکا در کشور های نفتخیز شرق میانه در اول با اعزام مشاورین نظامی آغاز گردیده و با صدور اسلحه و ایجاد پایگاه های نظامی تکامل یافت. «بیک نظر سطحی در نقشه جهان نشان میدهد که در آنجاها نیکه منابع مواد خام و راه های انتقالی آن قرار دارند، در همان مناطق تجارت مواد مخدر شگوفان بوده و جنگ های داخلی زبانه میکشند و دولت ایالات متحده امریکا که در دست سرمایه داران بزرگ است، در چنین مناطق حضور عینی دارد» (6).

«امروز ده ها هزار عسکر آمریکائی که در این گوشه و آن گوشه گیتی مصروف خدمت اند، وظیفه جز پاسداری از مرز های تجارتي سرمایه داران بزرگ آمریکائی ندارند. سرمایه داران، منادیان اصلی جنگ در این کشور اند. دیوید راکفلر سرمایه دار بلند آوازه امریکا معتقد است که "جنگ ضرورت قطعی پیشرفت است". این سرمایه داران مدافعان جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم، جنگ کوریا، جنگ ویتنام و جنگ خلیج بوده اند و از این راه سرمایه های زیادی را بدست آورده اند. حتی کشاندن پای روسها در باتلاق جنگ افغانستان بیشتر از آنکه هدف روسها باشد، هدف آمریکائیا بود» (یک). هدف از کشاندن پای روس ها در افغانستان نه تنها انتقام شکست از جنگ ویتنام بود، بلکه امریکا مصمم بود تا ازین طریق بتواند در آسیای میانه جای پای پیدا کند.

با کشف ذخایر عظیم نفت و گاز در آسیای میانه، میدان دومی جنگ درین جا معین گردیده و حالا کشور های بزرگ صنعتی، در رأس آن ایالات متحده امریکا از جانب غرب، فدراسیون روسیه و جمهوریت مردم چین با رشد سرسام آور اقتصادی و عطش سیری ناپذیر انرژی از جانب شرق، در پی بلعیدن این منابع انرژی برآمده اند.

همچنین کشف منابع نفت و گاز در افریقا، منجمله در کشور های غرب افریقا، تشنگان منابع انرژی را به مصاف طلبیده که بر پایه این نیاز، میدان سومی جنگ در آنجا قبلاً گشایش یافته است. به همینگونه کشور های دیگری در امریکای لاتین در محور اهمیت قرار میگیرند که شامل کولمبیا، مکسیکو و وینزویلا میگردند. در کولمبیا امریکا از مدتها مصروف سرکوب جنبش آزادیبخش ضد حکومت و حفاظت از پاییلاین هاست. همچنین رئیس سازمان جاسوسی امریکا در سال گذشته سرنگونی چاوز رئیس جمهور منتخب وینزویلا را که با امریکا سر سازش ندارد، وظیفه مبرم سی آی ای خواند.

درین میانه نه تنها کشور های مالک نفت، بلکه کشورهاییکه خطوط انتقالی مواد نفتی از آنها میگذرد، نیز در خریطه نظامی کشور های بزرگ صنعتی حائز اهمیت بیشتر شده اند. ازینرو اهمیت منابع انرژی و راه های حمل و نقل آن زمینه بروز جنگهای متعددی منجمله جنگ بی پایان افغانستان را موجب گردیده است. چنانچه به باور مفسرین سیاسی همه جنگ های ضد افغانستان و جنگ های داخلی این کشور نه تنها ازین ریشه آب میخورند، بلکه از همین واقعیت منبع میگیرند (4). بناء بر همین واقعیت است که «افغانستان نه به خاطر تروریزم بین المللی، بلکه بخاطر موقعیت ستراتیژیک آن که در نقطه تلاقی نفوذ ابر قدرت های مختلف جهان و در چهار راه انتقالی نفت و گاز قرار دارد، مورد حمله قرار گرفت. به همین دلیل بود که نمایندگان شرکت های نفتی امریکائی که قبلاً با طالبان همکاری میکردند، به خاطر آن خواستار تغییر رژیم در افغانستان گردیدند تا بتوانند پروژه پاییلاین را تطبیق کنند (5). در نتیجه مردمان این کشور ها در آتش جنگی که جنگ افروزان به خاطر منافع خود افروخته اند، میسوزند، منجمله عراق و افغانستان که در ستراتیژی و اهداف جیوپولیتیک ایالات متحده امریکا اولی به حیث منابع انرژی و دومی به حیث گذرگاه آن، مخصوصاً در پروژه پاییلاین افغانستان، اهمیت خاص پیدا کرده اند. این کشور ها صحنه مخالفت رقبایی مانند امریکا و روسیه گردیده اند. این امر باعث آن شده که زور آزمائی در این زمینه هر چه بیشتر برانگیخته گردد و جنگ ادامه پیدا کند.

درین نوشته کوشش شده تا عوامل جنگ افغانستان در قمار های سیاسی نظامی مستمر زورآوران جهان و کشمکش های شرق و غرب در روشنی اهمیت منابع انرژی و راه های حمل و نقل آن توضیح گردد.

در بخش اول این نوشته سیاست انرژی ایالات متحده امریکا از لحاظ ستراتیژیک و جیوپولیتیک و نقش فدراسیون روسیه و در بخش دوم سیاست دولت چین مورد مذاقه قرار داده میشوند. در بخش سوم پروژه پاییلاین افغانستان منحنی یکی از عوامل اصلی جنگ کنونی این کشور در روشنی نتایج بخش اول و دوم مورد ارزیابی قرار میگیرد.

<sup>2</sup> نتایج تحقیقات جدید بیشتر از نیم منابع نفت و گاز شرق میانه را در عراق نشان میدهند.

## بخش اول

### غارت منابع انرژی کشور های جهان سوم در هاله و هنگامه دیموکراسی

#### پیش درآمدی بر سیاست امریکا

جنگ ایالات متحده امریکا بر ضد طالبان در افغانستان و بر ضد حکومت صدام حسین در عراق جوانترین حلقه‌ها از یک زنجیر طولانی تاریخ تجاوزکارانه انگلستان و امریکا است که از بیشتر از نیم قرن به این طرف در شرق میانه و شرق نزدیک و اینک در آسیای میانه ادامه دارد. بدون درک این تاریخ تجاوزکارانه، مد و جذر های عظیم اتفاقات اجتماعی از قبیل سرکوب جنبش مشروطیت در ایران در آغاز دهه پنجاه قرن گذشته، استبداد رضاء شاه به عنوان ژاندارم ابر قدرت امریکا در منطقه، انقلاب اسلامی ایران، تجاوز اتحاد شوروی سابق به افغانستان، جنگ های داخلی افغانستان، ماجرای حکومت صدام حسین، بنیاد گرایی اسلامی، طالبان و اسامه بن لادن و غیره قابل درک نیستند. این مسأله در مورد حمله تروریست ها به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون در سپتامبر 2001م هم صادق است. زنجیر حملات تجاوزکارانه و قدرت نمایی که در شرق نزدیک و شرق میانه از عرصه نیم قرن به این سو ادامه دارد اینک در سطح جهانی بسته می‌گردد.

واقعیت اینست که در آغاز جنگ هوایی در مقابل با طالبان در افغانستان، امریکائیان در قدم اول بدین نظر بودند که راهای استراتژیک حمل و نقل نفت و گاز را به بحر هند توسط بمب‌ریزی باز نگه دارند. آنچه در ظاهر هدف جنگ عنوان گردیده بود یعنی سرکوب القاعده و گرفتاری بن لادن تا هنوز بر آورده نشده است. یگانه نتیجه قابل رؤیت ازین جنگ و بمباران هوایی امریکائیان اینست که طالبان که رقیب «اتحاد شمال» اند از صحنه تا جایی بیرون رفته اند. با آوردن جنگسالاران و احزاب آتش افروز جنگهای داخلی در قدرت، شکنند بودن امنیت و تشنج اوضاع داخلی، اعلان عفو گلب الدین حکمتیار و ملا عمر توسط صیغت اله مجددی رئیس کمسیون مصالحه ملی و تلاش رئیس جمهور کرزی برای سهیم ساختن بیشتر طالبان و حزب اسلامی حکمتیار در دولت، ورود جنگ سالاران و ناقضین حقوق بشر در شورای ملی و مشرانو جرگه، اینک افغانستان در همان نقطه رسیده که در آغاز دهه نود ایستاده بود. ایالات متحده با وجود شکست های مفتضحانه در صدد آنست که بعد از تجاوز به عراق، ایران را در محراق دید خویش قرار دهد و با تمسک به داشتن نیروی هسته ای زیر نظاره گیرد و سوریه را که در جنگ اول خلیج در سال 1990م علیه حکومت صدام حسین شش هزار عسکر در زیر فرمان امریکا گذاشته بود، با تعذیرات اقتصادی تهدید نماید.

سؤال اینست که ایالات متحده امریکا با این فعل و انفعالات در شرق نزدیک و شرق میانه و افغانستان کدام اهداف را تعقیب میکند. آیا واقعاً گپ سر جنگ با تروریزم است؟ آیا واقعاً قضیه سر آزادی و دیموکراسی برای افغانستان و عراق است؟ آیا واقعاً هدف آنست که یک صلح دایمی در شرق میانه حاکم شود؟ آیا این راست است که برای توسعه دیموکراسی مبارزه صورت می‌گیرد؟ و یا اینکه اهداف امریکا را در گام اول تعقیب اهداف جیو استراتژیک و جیوپولیتیک در منطقه میسازد، منطقه ای که بزرگترین ذخایر و منابع انرژی جهان را دارد. و یا اینکه تحکیم سیاست برتری طلبی امریکا بر ضد روسیه، چین، متحدین غربی، جاپان و اروپا میباشد. برای پاسخ به این سؤالات باید نظری به استراتژی جیوپولیتیک امریکا انداخت.

#### استراتژی دوگانه جیوپولیتیک ایالات متحده امریکا

بعد از جنگ جهانی اول و مبارزات پیگیر مردم افغانستان بر ضد استعمار انگلیس و نهضت مشروطیت و آزادیخواهی دوره امانی و بالخصوص بعد از جنگ دوم جهانی، شرق میانه در یک تب و تاب تغییرات دیموکراتیک و امیدوارکننده اجتماعی پیچیده بود. برای اولین بار در تاریخ این منطقه در سال 1951م در ایران یک پارلمانی که آزاد انتخاب شده بود با یک صدراعظم منتخب مردم یعنی دکتور مصدق به وجود آمد. در افغانستان در اثر مبارزات خونین مردم با اعلان «دیموکراسی تاجدار» و مبارزات انتخاباتی دوره هفتم شورای ملی، پروسه دیموکراسی نیمبند آغاز شده بود و این سرآغاز پروسه آزادیهای اجتماعی بود که تازه راه افشیده و سرمشقی برای کشور های منطقه شده بود. به دنبال انکشافات در افغانستان و ایران رژیم های مطلق العنان در عراق و مصر از هم پاشیدند. چنان معلوم میشد که زمان رژیم های استبدادی و عصر استعمار دیگر به سر رسیده اند.

ولی این آرزو نه تنها به سر نرسید بلکه بر عکس منطقه خلیج فارس که در آن زمان در حلقه خفه کننده اهداف جیو استراتژیک استعمار کهن انگلیس قرار داشت اینک در حیطه استعمار نو امریکا نیز داخل گردید. علاوه بر این جنگ سرد آغاز گردیده و کور دینات های محل تلاقی و مسیر انکشافات سیاسی و اقتصادی آینده آسیا را رقم زد.

ازین زمان به بعد دفاع از منابع نفتی که برای امریکا اهمیت جیو ستراتیژیک دارند، به بهانه جلوگیری از توسعه نفوذ شوروی در شرق میانه و خلیج فارس بمتابیه یگانه مقیاس روابط آینده جهان غرب با این منطقه به عنوان خط سرخ فاصل برای تفریق خوب از بد توجیه شد. از همین ترس بود که اروپائیانها ده سال دنباله روی امریکا را کردند و به میلیارد ها دلار برایش جزیه میداند که در برابر «خطر سرخ» از آنها حمایت کند (دو). حال که این خطر یعنی خطر شوروی به بازوی مردم افغانستان مرفوع شده، ایالات متحده امریکا با خطر بن لادن است که بازار فروش اسلحه و تسلط بر دیگران را که تلاشی برای تسخیر جهان است، گرم کرده است.

### تسخیر جهان

قدرت های استعماری اروپایی قبلاً در آغاز قرن گذشته اهمیت ستراتیژیک نفت را درک کرده بودند. در سال 1920م یکی از فابریکه داران فرانسوی، سناتور هنری بیرنگر چنین پیشبینی کرده بود: «هرآنکس که صاحب نفت شود، صاحب جهان است».

امریکا این ابر قدرت جدید بعد از ختم جنگ جهانی دوم برای تعقیب این هدف فرصتی را از دست نداده و این گفته را سر خط عمده در سیاست خارجی در بخش تجارت خود گردانید. جورج فورست کنان که یک سیاستمدار با نفوذ در سیاست خارجی امریکا پنداشته میشود در دهه پنجاه قرن گذشته امر کرد که نقش امریکا در کنترل چشمه های نفت شرق میانه به عنوان حق بلا منازعه در مقابل کشور های متفقین، اروپا و جاپان تضمین گردد. بنا بر همین نظریه بود که وزارت امور خارجه امریکا ذخایر نفت شرق میانه را به عنوان «ذخایر عظیم ستراتیژیک و بزرگترین ارزش مادی در تاریخ جهان» خواند (7). حق بلا منازعه امریکا در این مورد از یک ستراتیژی دوگانه بوجود آمده بود که عبارت بود از سیاست انرژی و جیوپولیتیک.

### ستراتیژی دوگانه

این ستراتیژی امریکا بر آن بود که هر عمل مقدور باید انجام گیرد تا ضرورت نفتی امریکا و متحدین او بدون کدام مزاحمت به قیمت نازل تأمین گردد یعنی اینکه انکشاف اقتصادی به کمک نفت ارزان پیش رود. در رابطه با تعیین قیمت نفت مبالغ هنگفتی دست بدست میگردد. مثلاً اگر تفاوت نرخ نفت در یک بیرل که 159 لیتر است، ده دلار امریکایی باشد، درین صورت اقتصاد کشورهای «بیمان اقتصادی اروپا» میتواند سالانه تا 350 میلیارد دلار امریکایی صرفه جویی نماید. از جانب دیگر هم امریکا میخواهد به اساس وابستگی به نفت بالای متحدین نظامی خویش مثل اروپای غربی و جاپان، بخاطر نفت شرق میانه، رهبری نظامی خود را نه تنها از طریق ناتو بلکه از طریق سلاح نفت نیز تأمین کند.

رویارویی بین امریکا و اتحاد شوروی ده ها سال این ستراتیژی دوگانه امریکا را مستور کرده بود. جیو ستراتیژیهای امریکایی هر زمانی تهدید اتحاد شوروی را به پیش میکشیدند مبنی بر اینکه اتحاد شوروی چشمه های نفت شرق میانه را تصاحب خواهد کرد. بدینترتیب کشور های غربی را تحت فشار قرار میدادند، صرفنظر از اینکه آیا این خطر واقعاً وجود داشت یا نه. این دلیل برای امریکا بهانه بدست میداد که خود را حق به جانب دانسته و به بهانه دفاع در برابر خطر شوروی، پایگاههای نظامی اعمار و ظرفیت های تجاوزی در شرق میانه ایجاد کند و آنهم به بهانه اینکه گویا ناگذیر به این امر است، چون ازین طریق تأمین نفت کشور های غربی را تضمین میکند. گذشته ازین، با این کار امریکا میخواست که متحدین نظامی خود مثل اروپای غربی و جاپان را که در عین زمان رقبای اقتصادی در عرصه اقتصاد جهانی نیز میباشند، در صورت ضرورت عندالموقع تنبیه و ادب کند و یا حتی تحت فشار قرار دهد. در دوران جنگ سرد همه تلاش هائی که در حوزه خلیج فارس برای ملی کردن نفت صورت میگرفت، عموماً بعنوان تهاجم کمونیستی تلقی می شد (یک).

ستراتیژی دوگانه امریکا در رابطه با اروپا و جاپان از ده ها سال به این طرف دوام دارد. مثلاً در اتحاد جنگ های ضد عراق در سالهای 1990م و 2003م، همچنان در رابطه اتحاد علیه تروریسم در جنگ ضد افغانستان که تا امروز از اعتبار برخوردار است.

تمامی رونسای جمهور امریکا، مشاورین رئیس جمهور، وزراء خارجه و دفاع همه با دقت خاص درین مورد توجه داشتند که نه تنها اساسات این ستراتیژی دوگانه را به خطر مواجه نسازند، بلکه با وجود دگرگونیهای انقلابی در شرق میانه این ستراتیژی دوگانه را در ساحات وسیعتر تطبیق نموده و از دید سیاست خارجی آنرا با شیوه ها و وسائل نظامی انکشاف بیشتر داده و مطابق به اوضاع و احوال تلفیق دهند.

چنانچه به اصطلاح دکتورین کارتر نیز به همین اساس استوار است: «هرگاه یک قدرت خارجی در صدد آن برآید که کنترل خلیج فارس را تصاحب نماید، این اقدام باید بمتابیه تجاوز به منافع حیاتی امریکا تلقی شود و با تمام آنچه در قدرت ماست، منجمله قوت نظامی سرکوب شود» (اعلامیه کارتر، «دول متحد»، مؤرخ 23 جنوری 1980م).

همچنان آقای جیمز شلیسنگر وزیر اسبق انرژی امریکا در سال 1989م در طی کنفرانس جهانی انرژی در مونتريال کانادا ادعا کرد که: «هر ابر قدرتی که کنترل ذخایر انرژی را در خلیج فارس به دست آورد، میتواند از این طریق به پیمانه زیاد بر انکشاف جهان سلطه داشته باشد. اگر جنگ سوم جهانی در بگیرد، موضوع آن بدون شک مالکیت بر چشمه های انرژی حوزه خلیج خواهد بود» (میشائل مولر، تی آی زید، مؤرخ 13.08.1991). همچنین جورج بوش

8). این گفته بوش اهمیت سیاست جیو-استراتژیک ذخایر نفت شرق

میانه را برای امریکا بخوبی نشان میدهد.

بعد از آنکه اتحاد شوروی در هم شکست، نقش تجاوزکارانه امریکا با صحنه سازیهای تهدید آمیز و استراتژی دو گانه او که شوروی را هدف قرار داده بود، اکنون در وجود کشور های به اصطلاح «شیطانی» این هدف را به نمایش میگذارد. این اصطلاح در صحنه سازی های امریکا ظاهراً به بنیادگرایان ایران داده شده بود که پس از آن به صدام حسین و اکنون به کوریای شمالی و سوریه انتقال پیدا کرده و دوباره ایران را در محراق هدف قرار داده است. صدام حسین در یک اتحاد نامیمون با امریکا ظاهراً این نقش خود را با علاقه مندی بازی کرد تا بتواند به سیاست داخلی خویش «قانونیت» و به سلطه خویش استحکام بخشد.

### جدا سازی منابع نفت با راه های حمل و نقل آن

تأثیرات عمیق بالا رفتن قیمت نفت در سالهای 1973م، 1974م و 1997م باعث آن گردید که ایالات متحده منابع مواد خام و راه های حمل و نقل آن را جدا سازد تا از کمبود نفت و شرایط خفقان آور آن جلوگیری نماید. جدا کردن منابع نفتی و راه های حمل و نقل آن به حیث عنصر امنیتی در استراتژی دوگانه امریکا مبنی بر سیاست انرژی و جیوپولیتیک اهمیت حیاتی پیدا کرد. فعالیت های گسترده شرکت های غولپیکر امریکائی و تأسیس روابط عمیق با حکومت شرق و غرب افریقا در جریان دو دهه اخیر بخاطر گشایش منابع جدید انرژی، جلوه هایی از سیاست امریکا در همین راستاست. در سالهای اخیر منابع مهم نفت در غرب افریقا کشف گردید. بلا فاصله کولن پاول وزیر خارجه اسبق امریکا به کشور های افریقای غربی سفر کرد تا روابط سیاسی با این کشور ها را تقویه کند و ازین منابع سود ببرد. به تعقیب آن بوش به همان کشور ها سفر کرد. بعد از آن همکاری های نظامی بین امریکا و کشور های غرب افریقا آغاز گردید. اینک 14 درصد نفت امریکا از غرب افریقا وارد میگردد که تا ده سال دیگر به 20 درصد بالا میرود.

در دلتای نیجر در نایجریا 5 درصد نفت جهان وجود دارد. در منطقه زانتومی در کشور گینیا حدود 14 میلیون بیرل نفت تثبیت گردیده. رئیس جمهور امریکا دفعاً به این کشور ها سفر کرده و مناسبات برقرار کرد. کمپنی شفران در نایجریا از نفوذ زیادی برخوردار است و از همین لحاظ عساکر امریکائی در آن کشور جابجا شده اند. عساکر امریکائی آموزش نظامی اردوی نایجریا را به عهده گرفته چنانچه راه های محافظت از پایپلاین های نفتی و حوزه های نفت خیز را نیز برای آنها تعلیم میدهد (یک). «کمپنی های نفتی شل و آجیب مستقیماً در منازعات دخیل اند. این شرکت ها به حکومت نایجریا هلیکوپتر داده اند تا در مقابل مخالفین که میخواهند بر این شرکت ها حمله کنند، بجنگد. مخالفین تقاضاء دارند که مردم نایجریا باید از ثروت نفت بهره مند شود. از سالهای متمادیست که نفت این کشور به ارزش 40 میلیارد دالر استخراج گردیده در حالیکه اکثریت مردم در فقر زندگی میکنند» (3). همچنین منابع طلای این کشور توجه امریکا را جلب کرده. امریکا فوراً در منطقه زانتومی پایگاه نظامی اعمار کرده و مسؤولیت گزیه بر سواحل کشور های غرب افریقا را به زور به عهده گرفت.

همچنین در کشور کمرون ذخایر نفت پیدا گردیده است. بلادرنگ کنفرانس شرکت های بزرگ نفتی امریکا درین کشور دایر شد. درنوار مرزی کمرون در حوزه انجومیانی کشور چاد در ساحه فرو افتاده دوبا شرکت های بزرگ نفتی امریکا مثل ایکسان، چفرون و اسو مصروف بهره برداری از منابع نفتی اند و سود فراوانی به جیب میزنند و این در حالیست که 30 درصد از مردم کشور چاد مجبورند روزانه با 50 سنت زندگی کنند. امریکا در نظر دارد که 25 درصد نفت مورد ضرورت خود را از افریقا وارد نماید که این مقدار از آنچه که از عربستان سعودی وارد میکند بیشتر است.

درین رابطه باید متذکر شد که منابع نفتی افریقا در مقایسه با منابع نفتی حواشی بحیره خزر که بحیره کسپین هم نامیده میشود، بسیار ناچیز است. بناً ساحه بحیره خزر که در آن دومین ذخایر بزرگ نفت جهان بعد از ذخایر حوزه خلیج و بزرگترین ذخیره گاز جهان قرار دارد، برای امریکا بدیل بهتر است. این منابع جدید انرژی و امکان جدید جیوپولیتیک بعد از سقوط شوروی سابق و «استقلال» جمهوریت های آسیای میانه در دهه 90 قرن گذشته به مثابه اعطیه بود که از آسمان بر دامن امریکا میریخت و امریکا ازین بابت به دل قند میشکست. دسترسی به منابع بزرگ این حوزه، قدرت اقتصادی را منحصراً برای امریکا خواهد بخشید. قدرت بلا منازعه ای که قدرتهای دیگر جهان را از هم اکنون به لرزه افکنده است. امریکا اکنون در تلاش این نیست که متکی به نفت این منطقه باشد بلکه میخواهد آنرا زیر کنترل کامل خود آورد، کنترل منابع نفتی خیلی مهمتر از دسترسی به آن است (یک).

خیلی از شرکت های بزرگ چندین ملیتی نفتی در مناطق جدید نفت در آسیای میانه به رفت و آمد پرداخته و در کشور های قزاقستان، ازبکستان، ترکمنستان و آذربایجان مسافرت های رسمی انجام دادند. شرکت های بزرگ نفتی امریکا در آن کشور ها شدیداً کار های لابیگری را آغاز کرده و مشاورین پر نفوذ را جلب کردند از قبیل ریشارد چینی وزیر دفاع اسبق، جورج بوش (پدر جورج دبلیو بوش) و مشاور فعلی وی، زیگنیف برژنسکی مشاور امنیتی رئیس جمهور اسبق امریکا، کارتر و غیره درین صحنه آرایهای کانسرن های بزرگ نفتی مثل امکو، یونوکول،



- جبهان کار میکند (یک).

همزمان با این در سال 1996م ایالات متحده به بهانه فعالیت های «بشرخواهانه» با ازبکستان و بعداً با قزاقستان و قزغزستان قرارداد نظامی «بطریقه آسیای میانه» را امضاء کرد. به این ترتیب زمینه را برای تطبیقات عسکری و بالا تر از آن اعمار پایگاه های درازمدت نظامی آماده نمود. در قطار اتصال جمهوریت های جدید آسیای میانه در سیاست جیوپولیتیک امریکا در رابطه با جدا سازی منابع نفت و گاز و راه های حمل و نقل آن، جمهوریت های حوزه قفقاز چون گورجستان، قزاقستان، آذربایجان و جمهوریت های آسیای میانه چون تاجکستان، ازبکستان و ترکمنستان هم شامل اند که در جلسه سران ناتو در سال 1999م به این کشور ها حق توأمیت با ناتو داده شد.

اتصال آسیای میانه در «ستراتیژی سیطره جهانی امریکا در تخته شطرنج «یورآسیا»<sup>3</sup>»، چنانیکه برژنسکی در کتابی تحت عنوان «یگانه قدرت جهانی» نوشته بود، با در نظر داشت اینکه جمهوریت مردم چین به حیث ابر قدرت منطقی و رقیب جیوپولیتیک امریکا در شرق آسیا در حال خیزش اقتصادی است، لذا آسیا اهمیت بیشتر ستراتیژیک پیدا میکند. نامبرده نوشته بود که آسیا و اروپا به حیث رقیب جیوپولیتیک امریکا پنداشته میشوند.

درین رابطه فدراسیون روسیه نیز آرام ننشسته، در رقابت با امریکا عمل کرده، به منابع نفتی چشم دوخته و زمینه نفوذ هر چه بیشتر خود را در آسیای میانه و افغانستان آماده نموده است. «بر مبنای ترغیب و شاید فشار سیاسی مسکو بود که اعلامیه مشترک 5 جولای 2005م سران عضو سازمان همکاری شانگهای (چین، روسیه، قزاقستان، قزغزستان، تاجکستان و ازبکستان) از امریکا خواست تا زمانی را برای خروج قوای خود از آسیای مرکزی تعیین نماید. درین راستا مسکو حمایت چین را هم بدست آورده است. مانور نظامی مشترک اگست 2005م این دو کشور گویای تحکیم مناسبات بین چین و روسیه علیه نفوذ امریکا در منطقه بود» (سه). بدین ترتیب فدراسیون روسیه اقدامات وسیعی را بخاطر دفاع از منافع ستراتیژیک خود در آسیای میانه براه انداخته که «افغانستان هم ازین یورش سیاسی مسکو در منطقه بی نصیب نخواهد ماند و حتی بار دیگر میدان جنگ سرد میان قدرت های بزرگ و کشور های همسایه خواهد شد» (سه).

با وجود نزدیک شدن روسیه و چین، با توجه به اینکه اقتصاد چین به توریید نفت و گاز وابسته است، بناً آن سیاست انرژی و جیو پولیتیک ستراتیژی دوگانه امریکا که تا حال در مورد اروپا و جاپان تطبیق میشد، در آینده بالای چین هم تطبیق خواهد شد. ازینروست که چین برای پیشگیری از آن وارد مسابقات اقتصادی شده و در صحنه سیاست منابع انرژی و جیوپولیتیک خودنمایی میکند.

سیاست جدا سازی راه های انتقالی نفتی با سیاست جدا سازی منابع نفت وابسته است. این راه ها عبارتند از:

- الف : مسیر روسیه که از قزاقستان آغاز گردیده از خاک روسیه گذشته به بندر نوفوروسیسک در بحیره سیاه میرسد.
- ب : مسیر بحیره مدیترانه در غرب بحیره خزر که از آذربایجان، ارمنستان و گرجستان گذشته یا از طریق ایران و یا از طریق ترکیه به بندر جبهان ترکیه در مدیترانه میرسد.
- ج : مسیر افغانستان که از بحیره خزر آغاز گردیده از ترکمنستان، افغانستان و پاکستان گذشته به بحر هند میرسد.

«قریب تمامی جنگها و منازعات سالهای اخیر در ساحه بین قفقاز و ترکیه منجمله جنگهای ارمنستان، آذربایجان، چیچنستان و روسیه، گرجستان، ترک ها و کردها و در آسیای میانه منجمله جنگهای داخل افغانستان و جنگهای ضد افغانستان بطور مستقیم و یا غیر مستقیم ریشه در مسابقات بین امریکا و روسیه داشته است. مسابقاتی که بخاطر دستیابی به منابع انرژی و راه های حمل و نقل آن در منطقه به راه افتیده که هر کدام میخواید سرنوشت مسابقه را به نفع خویش تعیین کند» (4). درین رابطه چین منحصی قدرت نو ظهور اقتصادی منطقه وارد معرکه شده است که نقش آن در رابطه با منابع انرژی و راه های حمل و نقل آن در بخش دوم این نوشته مورد ارزیابی قرار میگردد.

<sup>3</sup> مجموع قاره اروپا و آسیا که 3/4 منابع انرژی جهان را صاحب است.

## منابع آلمانی

- (1) Walter, J. (1992): Erdölverarbeitung. In: Erdöl und fossile Brennstoffe. Ärzte gegen Atomkrieg, Nr. 39, S. 9-10. Hövener, Berlin. ISSN 0937-9479.
- (2) Launer, E. (1992): Die Geschichte von den „Sieben Schwestern und den „Vier Stiefschwestern“. Öl – eine klassische Kolonialware. In: Erdöl und fossile Brennstoffe. Ärzte gegen Atomkrieg, Nr. 39, S. 5-8. Hövener, Berlin. ISSN 0937-9479.
- (3) Günther, S. (2004): Bis zum letzten Tropfen. Magazin für Politik, Sport und Kultur. <http://www.plan14.de/magazin/artikel/politik/305>
- (4) Massarrat, M. (2002): Im Visier: Ölquellen und Öltransportrouten. Wissenschaft & Frieden. 3. Bonn.
- (5) Scheffran, J. (2003): Ein neuer Krieg um Öl. Terror und Energie-Sicherheit. W&F Wissenschaft und Frieden. <http://www.linksnet.de/drucksicht.php?id=1045>.
- (6) Bülo, A. (2002): „Da sind Spuren wie von einer trampelnden Elefantenherde“. Der erste Verdacht kam ihm, da dass er im Bundestag Geheimdienste wurden sein Thema. Andreas Bülo traut ihnen Schlimmstes zu: Eine Verwicklung in die New Yorker Anschläge. Der Tagesspiegel vom 13.01.2002.
- (7) Chomsky, N. & Beinin, J. u. a. (1992): Die neue Weltordnung und der Golfkrieg, Grafenau.
- (8) Yergin, D. (1991): Der Preis. Die Jagd nach Öl, Geld und Macht, Frankfurt/Main.

## منابع دری

- (یک) خواجه بشیر احمد انصاری : افغانستان در آتش نفت. (حقیقی که نا گفته ماند). بنگاه نشرات میوند، چاپ سوم. 1382 هـ.ش.
- (دو) آبیژ، و : افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی. از تحمیل تروریسم تا صدور دموکراسی. نشر نیما، چاپ اول، دلو 1383 هـ.ش مطابق جنوری 2005م، جرمنی.
- (سه) میر عبدالرحیم عزیز: نفوذ رو به تزاید امپریالیسم روس در آسیای مرکزی و خطرات آن برای افغانستان. سایت انترنتی افغان - جرمن آنلاین، جنوری 2006م.

پایان بخش اول